

کدام - گفت پنجمین اند - طبقه اول در ذات خود نیک و همنیکی ایشان مخلوق میرسد
ایشان را تقویت باید و او با ایشان محبت باید داشت طبقه دوم بخود نیک است
اما از نیکو ایشان بکس نرسد ایشان را نیز عزیز باید داشت و بر خیر تحریص باید کرد -
طبقه سوم میان حال نه از ایشان خیری بر دم میرسد و نه شد ایشان را راه
خیر باید نمود و از شر تحذیر باید نمود - طبقه چهارم که به باشند اما بکسی بدی نرسند
ایشان را خوار باید داشت تا ترک بدی کنند طبقه پنجم که هم بد باشند و هم بدی
ایشان بر دم میرسد ایشان را سیاست باید کرد و بعهده و وعی و تنبیه و تهدید انگه ضرب
پس حبس و آخر کار قتل -

باب السداسی

خواجه عبد الله انصاری - فرمود - تا نخواند مرد - تا نپرسند گو - راست
گوسه - و عیب بجوی - اگر داری بگویی - و اگر نداری دروغ بگویی -
طیب لبیب فرمود - سلامتی تن درنگد اشق اعتدال میان شخیر بینی
اشلا - و خلوه - و نوم - و بیداری - و حرکت - و سکون سب باشد -
نکته پادشاه را باید که ششکس از مینت فرماید و بخود راه نماید - اول
وزیر دانا - دوم دبیر راست مسلم - سوم شاعر خوشگوی - چهارم مهندس کامل -
پنجم ندیم جامع ششم طبیب حاذق -

حکماء ہند۔ گفتم کہ شش چیز مانع وسعت معیشتت۔ اول کماہلی۔ دوم
 رغبتِ زنان۔ سوم رنجوری و انہی۔ چارم الفتِ وطن۔ پنجم قناعتِ ششم
 خوف۔

متفق علیہ حکما۔ کہ نیکو خوی لگوی۔ و صلاح جوی۔ صبور۔ و مشکور۔
 نیکو کردار۔ و پروا دار۔ خواہ بود۔

عاقلی فرمود۔ لطافتِ شش چیز از شش چیز ضایع میشود۔ توانگری از نخلِ شرافت
 از بے ادبی۔ اولاد از نالائقی۔ علم از بیہمی۔ زندگی از لغاؤں۔ حسن صورت
 بسیرت ہے۔

حاذقی فرمود۔ شش چیز بیشش چیز نادمہ نہد۔ یکی قولِ بیل۔ دوم دوستی
 بی تجربہ۔ سوم علمِ بی صلاحیت۔ چارم مالِ بی تجارت۔ پنجم صدقہٴ بے نیت۔ ششم
 زندگی بے نیت۔

فاضل فرمود۔ ہر کہ نہ رسید دانش اوبقیں۔ و یقین اوبخوف۔ و خوف اوبہل۔
 و عمل اوبورع۔ و ورع اوباخلاص۔ و اخلاص اوبشاہدات۔ پس اوارت
 بالکینت۔

علیٰ کرم اللہ وجہہ فرمود۔ اسلام عبارت از تسلیمت۔

و تسلیم عبارت از یقین۔ و یقین عبارت از تصدیق۔ و تصدیق عبارت
 از اقرار۔ و اقرار عبارت از ادائیت۔ و ادای عبارت از عملت۔

افلاطون را پرسیدند که کیست سالم از کردارناستوده - گفت آنکه که عقل را بهیرون وزیر اوزیر - و موظلت را مهار - و صبر را راهبر - و ترس را دوست - و ذکر را صاحب -

لقمان حکیم - فرمود - با خالی و خالی بکسان باش - با دوستان خدا دوستی کن - احسان کن از بسیار و ان - و احسان خود را آنکه در آن - فرودنی را دوست واد - و از شر و ریشون پر خدرا باش -

دولافای مرام فرمود - تا خیال منکر خوش روی زند فکر شیرین مرد را فریب کند
جانور فریب شود لیک از علف آدمی فریب ز عزت و ز شرب
آدمی فریب شود از راه گوش جانور فریب شود از حلق و نوش

بزرجمهر فرمود - شش چیز است که برابر باشد تمام دنیا را - اول عفت کامل - دوم تندرستی بدن - سوم طعام خوشگوار - چهارم اولاد نیکو کار پنجم زنی فرمانبردار ششم گفتگوی استوار -

مو عظمت قول دور از صدق بیکارست - و مان ز خیر بار دل آزار - علم بی عمل پستی
زنگ آردست - و عمل بقیه دیت محض بیود - ملک سیاست و عدالت خانه بیچراغست
و نسیم مالدار باغ بیبهار و سر بیباغ -

خواجه عبدالله انصاری فرمود - در جهانگیری سلاح از سخاوت و مدارا ساز - ملک را بوزیر خداترس مضبوط و آرد - شریعت را حق شمار - طریقت را

را اول - حقیقت را جان - رعیت بی اطاعت را رعیت بدان -
 فردوسی - فرمود - درخت یک تلخست و پرا سرشت
 گرسن در نشانی سبزه بهشت
 و از جوی خلد شش سنگا آب
 بسج انگبین زری شمشاد
 سر انجام گوهر بکار آورد
 همان مویز تلخ بار آورد
 مولانای روم - فرمود - سنت بدگوشه اول بزاد
 آن شه دیگر قدم بر وی نهاد
 پیر که او تنها و ناخوشش سنته
 سوی او نفرین رو و هر ساعت
 نیکوای فرستند دستها بماند
 روز نشیمان ظلم و لعنتها بماند
 رسول صلی الله علیه و سلم - فرمود - شش شیوع انسان از شش ششم
 گناهان بدوزخ روم - امیران از ظلم - غریبان از تعصب - مالداران از تکبر - سوداگران از
 خیانت - و بهقانان از نادانی - عالمان از حسد -
 حکیمی - فرمود - عادتیکه هیچ نصیحت اثر نکند جهالتست - مرضیکه هیچ دوا
 فایده ندارد حسدست - بنائیکه گاهی دیران نیست عدلست - و شرکیکه همیشه شیرینست
 صبرست - و بلائیکه آدمی از او گریز نکند عیشست - و عیشیکه از او گریز میشود
 یا و الهیست -
 مناجات الهی خلوقی ده که آنجا ماوس ننگیند - ملوقی ده که در عالم برابکچو نسجند -
 شناسائی ده بیپندار معرفت - روشنائی ده خیالی محبت - و محاسن و انس نشانی
 گرمهای - بر باطن قربان باطن است فرما -

خواجه عبید اللہ انصاری - فرمود چکس را چشم حقارت منگر - سعادت دنیا و آخرت در صحبت دانشناس - محال را هیچ تاویل باور کن - نادانرا زنده دانا خود شناسی را سرمایہ بیکراں دانا - اندک خود را بہتر از بسیار دیگران دانا - بزرگ جہرہ - از اوستا پرسید کہ چه چیز است کہ نخورد و ہنر را سود و ہنر گفت شش چیز اول گزلی معتدل - دوم بوی خوشش - سوم جامہ نرم - چهارم دید از نیکیاں - پنجم صحبت نیکان - ششم نیکی و دیدن از دوستان -

بطلمیوس - فرمود - نقصان پادشاہ در شش چیز است - اول سخن زمانہ بیصبر گردیدن دوم خزانہ خالی بودن - سوم باران بہ باریدن - چهارم نشہ شراب سرشار ماندن - پنجم با زمان صحبت و رسیدن ششم بید مزاجی در سزا و جزا مبالغہ کردن -

بادشاہی فرمود - کہ پادشاہ را باید کہ شش چیز اختیار نماید کہ از آن آبادی سلطنت و خوشنودی رعایت - اول محافظت ارکان دین - دوم وزیر امین - سوم عدل و انصاف و معاملات - چهارم حفظ اوقات - پنجم نداشتن سخاوت - ششم قوت شجاعت -

ذی تجربہ - فرمود - کہ قدرشش چیز در شرف است یعنی قدر سپاہی در وقت محاربت - و در بیماری قدر صحبت - و در نصیحت وقت آفت - و قدر دولت وقت فلاکت و قدر آدمی بعد ہلاکت - و یاد خدا بوقت مصیبت میفزاید -

سقراط - بشاگردان خود وصیت کرد کہ اول حرص دنیا بگذارید - دوم با فروغی نعمت

شکر بخا آرید - سوم بوقوع حوادث و لیسای خود را قوی دارید - چهارم هر کار خرد و حقیر را ادینی
مانگارید - پنجم در انتظام کار و دوستان با خلاص غافل مباشید - ششم هنگام شدائد
به برکوشید -

خواجه عبد الله انصاری - فرمود - به هر مومن شش چیز واجبست - دوبر
زبان و دوبر دل - و دوبر تن - آنچه بر زبانست ذکر خدا تعالی و سخن نیکوست - و آنچه
بر دلست بزرگداشتن امر خدا تعالی و شفقت بر خلقست - و آنچه بر تنست طاعت خدا تعالی
و رنج برداشتن از خلقست -

حکما گفته اند - هر که بصفت ششگانه دست آید دوستی را شایه - اول اگر عیب
کسی پند نهفتی گرداند - دوم هر کسی بسند عیب نخیند - سوم احسان کند بر زبان نیارد -
چهارم احسان کسی بر داور و بر طایر نیان نگذارد - پنجم از کسی جرمی بنید بحساب نگیرد
ششم اگر کسی عذر پیش آورد بپذیرد -

خدعه - بسفاهت و ذنابت اشبه است و بدون مهمتی و پستی مشبه و اشاره
الحرب خدعه بجهت تسخیر قلاع و تسلط بر عادی و راهانی از جنگ نلکه است چه اگر
مطلب بصاحت بیست راست و اگر مقصد مفیده بجهت خطاست
مرد خردمند را همان بهتر که با اهل قرابت و انبای جنس و مصاحب و شریک و اهل خانه
راستی مرعی داشته بکمی و حلیت نگراید و از جاوه مستقیم صدق سخن نشده
با نخداع رغبت نماید -

خواجہ حسن بصری - فرمود - کہ فسادِ دلنا از شش چیز است - اول آنکہ با سید
 قرب گناہ میکنند - دوم آنکہ علم آموزند و عمل نمیکند - سوم آنکہ عمل نیک میکنند و خطیہا
 تیارند - چهارم آنکہ روزی روزان میخورند و شکر بجانمی آرند - پنجم آنکہ حرص کثرت
 مال میدارند و از تقسیم قسام ازل راضی نیستند - ششم آنکہ مردگان را دفن میکنند و از
 عبرت خالی هستند -

همچے معاذ - فرمود - زبوس تمام طبع خامست کہ بغیر عمل نیست نظر جزا بود و بدوں
 اطاعت آرزو از خدا نمودن - و پند است گناہان امیدوار بخشش بود و استغوی و
 طاعت امید تریب آلی نمودن - و تمام اعمال بد و زرخ کاشت و امید ثمره جنت داشتن
 و بستبری مکان فرزان بران بصیرت پندارستن -

سمعون - را پرسیدند آنچه یافتی بچه یافتی گفت بانس گرفتن با کسیکه شما با او انس
 نگیرید یعنی ققائ و پوست گرفتن از کسیکه شما از او وحشت نگیرید یعنی خلق و
 بریدن غائبی یعنی عقب و بنا دیدن حاضری یعنی دنیا و برانیدن مرده
 یعنی دل و برانیدن زنده یعنی نفس -

خواجہ عبد اللہ انصاری - فرمود - تقوی بشریت بکاری نیاید - و موس
 آنت کہ پروی شریع نیاید - غرض از بعثت انبیا اطوار شریعت است - و شریعت از
 حق بخل و ولعیت - و خیانت در ودیعت و زرت و گناہ - و از ارتکاب و زور
 گناہ سزاواتند -

سعدای - فرمود کہ در ایام طفولیت شبی در خدمت پدر نشستہ بودم - وہمہ شب دیدہ برہم بہتہ - مصعب عزیز در کنار گرفتہ - و طائفہ نگروناختہ - پدر را گفتم ایناں یکی سہر بنیاد کہ دوگانہ بگذارو - گفت ایجاں پدر اگر تو نیز بختی بہ کہ در پوستیں خلق افتی -

حکیم ابو سہل کوفی - فرمود کہ خاطر داری مہاں میگردہ باشیہ - و بتلافی عمر گذشتہ بپوشید - و توقیر فقرای گوشہ نشین بر خود لازم گیرید و در دہای دشمنان گنجائش صفائی باقی دارید - و بازن بہ مزاج بد رشتی پیش میاید - و تعلیم فرزندان از علم دین شروع کنید و تا عالم حکمت انجام رسانید کہ نتیجہ کار ای دین دنیا علم حکمتست -

علی کرم اللہ وجہہ - فرمود - ہر کہ جمع کرد شش خصلت طلب جنت و ستکاری دوزخ را تدبیر کرد - یعنی ہر کہ شناخت خدا تعالی را پس فرا برداری کرد اورا و ہر کہ شناخت شیطان را پس نافرمانی کرد آزا - و ہر کہ شناخت آفرت را پس طلب کرد اورا - و ہر کہ شناخت دنیا را پس بگذاشت اورا - و ہر کہ شناخت حق را پس پیروی کرد اورا - و ہر کہ شناخت باطل را پس بگذاشت اورا - حکایت - یکی از ملوک بیدین دروشی رفت درویش فی الحال سجدہ بجا آورد وزیر شاہ پرسید کہ این چہ سجدہ بود گفت سجدہ شکر پرسید کہ برای چہ شکر کردی گفت خدا را سپاس کردم برای آنکہ سلطاز از دوس آورد و مرا پیش سلطان برد کہ امیر

شاهان نزد و رویشان عبادت و رفیق درویشان بدرگاه و شاهان محبت
چون اسلاطرا طاعتی حاصل شد و محبتی از من صادر گشت محل شکرگزاری و سپاسداری
باشد.

سقراط - فرمود - یکسب حلال تحصیل مال و نفقه باهل و عیال بهترین اعمالست و
بوقت قدر و منصب دست و زبانه بفرموش و آزار نگه داشتن بهترین خصماست - و کسیکه
اطلاع عیب نماید اعزاز او باید - و هر که بستانش لغو مغرور نماید التفات نشاید - و کامل
آنکه بر خواهرشهای نفعانی غالب باشد و عاقل همانکه دشمن او بخوف و بادوست بکرم
دو غالب باشد -

نقل - حجاج بقتل خواجه حسن بصری فرماد او ایشان بصومعه حبیب عجمی متوارشیده
بناز مشغول گشتند - سپاهیان ظالم دور حبیب عجمی در گرفته نشان حسن بصری پرسیدند
ایشان گفتند که بصومعه منت و نماز میگزارد - سپاهیان و اخلافند چند آنکه حبیب
نیافتند - باز پرسیدند باز بصومعه نشان داد - سپاهیان گفتند که تو را هرگز
دروغ میگوئی - گفت شمار خدا نابینا کرده است - چون سپاهیان
برگشتند خواجه بیرون آمد و گفت که ای حبیب تو که سخن راست فرمودی اسلاست
رو نمود -

شیخ الرئيس فرمود **جَمِيعُ الطَّيِّبِ فِي الْبَيْتَيْنِ جَمْعٌ** یعنی تمام طیب و در دو بیت جمعیت
وَحَسَنُ الْقَوْلِ فِي قَصْرِ الْكَلَامِ و خوبی گفتن در کمی کلامست -

تَقَلَّلْ إِنْ أَكَلْتَ وَبَعْدَ أَكْلِ كَمْ خَوَّرَ الْغُورَى وَبَعْدَ خُورَى -

تَجَبُّبٌ فَالِشِّفَانِي أَيْ ائْتِصَامٌ بِرَبِّكَ كَيْسَ شَفَاوِ رَضِيمٌ شَدِيدٌ -

وَلَيْسَ عَلَى النَّفُوسِ أَشَدُّ بَأْسًا وَفِي تَبَرُّاتِهَا سَخْتَرٌ خَوْفٌ -

مِنْ إِدْخَالِ الطَّعَامِ عَلَى الطَّعَامِ اذْوَخَلْ كَرْدُونَ عِزَابِ عَمْدَا -

لطیفه شخصی پیش قاضی آمد و گفت اگر خوراخ درم خلی دروین باشد گفت نه

گفت اگر قدری شونیز دران داخل کنم مضایقه هست گفت نه گفت اگر آب بروریزم

حرام شود گفت نه گفت شراب ازیمین چیز است چو احوال است - قاضی گفت اگر

قدری خاک بر سرت ریزم الهی رس گفت نه گفت اگر آب بیا سیزم و بزیم تکلیفی

و ده گفت نه گفت اگر آنرا خمیر سازم و خشتی تیار کنم و بر سرت برنم چگونه باشد

گفت سرم بشکند قاضی گفت شراب نیزیمین حکم دارد -

اتفاق جمهور - طول کلام مذمومست مگر در ششم موضع که استثنایانته - اول

ذکر واجب الوجود عز ثانی که اشرف الاذکار فاذا کرده بالعشی والابکار - و دوم ذکر

محامد افضل المرسلین وائمة المعصومین - سوم الحاج والحاج در مناجات از واجب

العطیات - چهارم نصیحت از باب خسران و شریر بشر طائیر -

پنجم مواظب هدایت قرین که عامه را از چاه و ضلالت بجا هدایت رساند -

ششم شکر ستم مجازی و حقیقی و مابقی بکار است و ما سزاوار -

بَابُ السَّبَاعِي

قال علیه السلام - حياة الدنيا بالناس - وحياة الناس بالعلم -
 وحياة العلم بالعمل - وحياة العمل بالاخلاص -
 وحياة الاخلاص بالقلب - وحياة القلب
 بالروح - وحياة الروح بالحق -

حاذقی - فرمود - تنگیس از پیچیدگی سحرشوند - حق از باو - سلطان از
 مزاجداری - زن از زر - دشمن از زور - دوست از صدق - فرزند از شفقت -
 نجات از عقل -

ارسطو - فرمود - خاموشی بهیت را زیاد کند - و راستی متدر را - و تواضع
 محبت را - و انصاف متری را - و حلم یار و دوست را - و بخشش نام و آوازه را -
 و عدالت زبونی و شمس را -

لقمان حکیم - فرمود - عقلند سعادتند آنست که احسان نماید و شکر گوید -
 سخن گوید از روی علم - خاموشش مانند از راه حلم - در توانگری میان روی - حقگو و
 متشنو - خطاب برینند عیب نچسبند - اولی را بچشم حقارت نبینند -

عاقلی - فرمود - صحبت نیک بجوی و مزین کبھیای سوادتست - عقل رهنمای او علم دوست
 او - حلم برادر او - ثبات پدیر او - نرمی مادر او - همسر سپید سالار او - عمل سبزه
 کار او -

حکیم - و خاموشی هفت سخن دیده اند - اول عبادتست بیرنج - دوم زینت

بسیر ایہ - سوم بیعتت بسیطان - چارم حصارست بید یوار - پنجم بنیاد است
از عذر خواستن ششم راست کرام کا تبین - ہفتم پردہ عیب -

ابن عباس رضی اللہ عنہ - فرمود - کہ عقل اخس یا ریکنہ ثقت
چیز ہفت چیز - یعنی ذلت بر عزت - انکسار بر استکبار - غم پر خوشی - پستی پر
بلندی - موت پر زندگی - گرسنگی پر سیری - فقیری پر امیری -

حکیم عبدالرحمن خازنی - فرمود - پیر بعقل چشمہ بی آبست - وجواں بی ادب
چوں باغ امانہ شاداب - ورویش بس معرفت دید و سیدور - تو انگریز بخیل دشت
بیشتر و از خدا دور - عالم بعقل اسپ بیام - و حسین بشیرم بینک طعام سیطان
بیدل ابرنمایان و بیاران -

لطیفہ - پادشاہی بشکار میرفت - آزاد را دید سگی پہلو بستہ - و خودش
فرم نشستہ - گفت ای آزاد سگت خوبترست یا خوت - گفت قربان شاہ -
سگ پرگز از فرمان این گدا سہر تابہ - پس شاہ و گدا اگر خدا را فرمانبریم از سگ
بیریم - ورنہ ہر دو از سگ بریم -

خواجہ عبداللہ انصاری - فرمود - منت نہ و منت منہ - عمر را عنایت
وان - تندرستی را عنایت وان - فخر از فقر و جہاد کن - بر زانہ جہاں اعتقاد کن
کسی را بخصومت و جنگ وعدہ کن - دوست را بتواضع بندہ کن -

شیخ ابوعلی حسین بن عبداللہ بن سینا ملقب بشیخ الرئیس - فرمود طبیعت

چوں مرعیست - و مرض مانندِ خصم - و علامت مانندِ شایان - و نبض و قارورہ چوں
سند و ستاویز - و روز بجران چوں روز انصاف - و مرضی مثال متکمل - و طبیب مانند
قاضی انصاف کتہ بہت -

جنید بغدادی علیہ الرحمہ - فرمود - صوفی آنت کہ

دل او چوں دل ابراہیم	و تسلیم او چوں تسلیم اسمعیل
و صبر او چوں صبر ایوب	و شوق او چوں شوق موسیٰ
و اندوہ او چوں اندوہ داؤد	و فقر او چوں فقر عیسیٰ

و اخلاص او چوں اخلاص محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم باش

خواجہ عبد اللہ انصاری - فرمود - دنیا را اگر دوست داری بدہ تا باند - و
اگر دشمن داری بخورتا مانند - چوں روزی تو از دیگران جداست پس اینہم پنج
بیہودہ چہ است - مہراز کیسہ بردار و بر زبان نہ - مہراز انبان بردار و بر ایمان نہ -
انچہ از آن ماست از مانگ رود - و انچہ از ما نیست بر مانگ رود -

سارا بیت یکی از بنی اسرائیل تہی بزرگ از رنگ بگنہ شت - و وقت قحط بود
گفت اگر اینہم گندم بودی ہمہ بدرویشاں و آدمی - و چی آمد بر رسول - روزگار کہ
اورا بگوئی کہ خدا تعالیٰ صدقہ ترا پذیرفت و چندان ثواب داد ترا اگر تو دہشتی و بصدقہ
دادی ہماں بودی - پس نیت مومن بہتر از عمل و کردار است - کہ کردار نیت
عبادت نبود - و نیت نیک کردار طاعت بود -

عسر رضی الله عنه - فرمود - هر که بسیار خندید، هیتش کم گرددید - هر که
 خفیف کرد مردم را خفیف کرده شد - هر که کثرت کرد بیک کار شهرت یافت بر آن
 کار - هر که بسیار کرد کلام زیاده شد بیودگی او - چون بسیار شد بیودگی او کم گرددید شرم او
 چون کم گرددید شرم او کم شد پذیرگاری او - چون کم شد پذیرگاری او مرده شد دل
 او -

هوشناک - فرمود - دانش نیکویی برای دست یافتن بنیکویی - و دانش
 بدکاری برای پذیرازانت - و دانش و کردار چون جان و تنند - دانش
 و کردار بر - و دانش بدست و کردار پر - دانش بکیر و اسپندید ه باشد - و کردار
 بیدانش با نجام نرسد -

نقل - در جشن کسری که همه اقربای او حاضر بودند کسری یکی را دید که جام مرصع
 بر زوید - چون مجلس پایان رسید ساقی آواز داد که - سچاکس نرو و تا جام مرصع پیدانش
 کسری فرمود که خبردار بگذاز چرا که آنکس که گرفته است باز نخواهد داد زیرا که آنکس
 با سچاکس نخواهد گفت -

بزرگی فرمود - که سفتلان راهفت صفتت - اول لبلم نافع تو غل و
 کمال - دوم خیال سخن خود بهمه حال - سوم رغبت صحبت نیکو اا - چهارم سخاوت
 پنهان - پنجم نیکبای و شهرت را عادت - ششم تندرستی و فرحت را رغبت - هفتم عمر
 طویل از رب جلیل -

ذاتِ حقین و عظام	گفت	حققے بامدقیقے سوائے کہ در آسمان و زمین چہ باشد
برینگانہ بہتاں	گفت	پرسید از زمین کدام شی گراں ترست
دلِ قانع	گفت	پرسید از وریا کدام شی تو انگر ترست
مسد	گفت	پرسید از آتش کدام شی گر ترست
دلِ منافق	گفت	پرسید از خار کدام چیز سخت ترست
غماز	گفت	پرسید از یتیم کدام شی دلایترست
کسیکد او چون قدرت و اجرائے حاجت کند	گفت	پرسید از زہر ریہ کدام چیز سرد ترست

حکیم یوسف ہمدانی - فرمود - لفظ دوستی بر زبانہا جو ششیدہ و دشمنی در دل و لہا پوشیدہ - دوستی با لہا صورت بگیرد و دشمنی بکلیجہ کہ در دست میر پذیرد - بنسیا و آن یقینست و بنسیا و این بگجاں - خریدار آن یکی نیست و مشتری این ہزار - ہر چہ بر زبانہا است اثر آن بر دلہا نیست - اقرار نیکی بر زبانست بدل ایفای آنست - خیال بدی وقتیکہ پیش از پیش در آید اظہار آن ہماز وقت بیش از بیش برآید -

بزرگی - فرمود صاحب دل آنست کہ موت خود را ہر دم یاد دارد - قتی آنست کہ از آلائش بغض و حسد پاک باشد خوشخوی آنست کہ بدان زیادہ نیکوخی یاد کند - ہنرمند آنست کہ ترک زیادہ طلبی ہنرمند کند - بلند ہمت آنست کہ در دولت و کبست تعمیری در عادتش نیاید

چو انفرادت که در حق مردم احسان کند و بر زبان نیارد و بسبیل انست که از پیرایه علم و حیا و حسن اخلاق آراسته باشد.

نواخته عبد الله انصاری - فرمود: حقیقت مثل آبست و شریعت مثل آفتاب - و روشنی عالم با آفتابست و زندگی با آدمی با آب - شریعت کشتی و حقیقت دریاست بیکشتی از دریا گذشتن خطاست - شریعت در حقیقت راه استانست بشریعت حقیقت پیوستن به انست - شریعت راه و حقیقت منزلت راه ناپیموده بمنزل رسیدن شکست - حقیقت سه راه شریعت دروازه است از دروازه گذشته بگذر آمدن که اندازه است - شریعت کلید است و حقیقت قفل سدی که گشودن قفل سدی ممکن نیست الا بکلید -

منقول - عادات هفتگانه که در سنگانست اگر بر دامن بودی از کمالان روزی اول گرسنه بودن عادت صالحان - دوم شب بیدار ماندن عادت زاهدان - سوم در جور و جفا با مالک نزدیک جستن عادت صریدان - چهارم اگر برانند از جای برخاستن علامت رضا پنجم اگر دور کرده باز طلبند بچینه باز آمدن علامت تسلیم ششم بوقت خوردن دور نشستن علامت مسکینان - هفتم هر که انفات کند عقب وی دویدن علامت محبان -

روایت - بست مردم از قبیله عبد القیس که سر وارانها را شیخ عبد القیس بود

برای حصول ملازمت مصطفوی به مدینه منوره رسیدند - و همه بشتاب بحضور نبوی حاضر شدند مگر اشجیج بمقام خود قرار گرفت و غسل نمود و لباس پاکیزه درپوش کرده آهسته آهسته به ثبات روقار در مسجد شریف رسید و در آنجا ایستاد و دعا کرد پس از آن بحضور نبوی حاضر شد رسول مقبول را این طریقه اشجیج پسندید و نمود و فرمود که ثبات و وقار و خصلتت که با توست ان الله تعالی آنرا دوست میدارد -

صبحا حثه - باز از غلیو از پرسید که عمرت تا کجا میرسد گفت تا صد سال باز غلیو از پرسید که عمرت تا کجا میرسد گفت ده سال - غلیو از لب تعجب کشاد که تو و اینقدر عمر دراز باز هم بتعجب افتاد و گفت که ترا اینقدر عمر دراز و مرا بقلبت عمر موجب حیرت چه راز است - غلیو از جواب داد که پسمانده در زندگانز القمه میکنم و هر روز چند پرندگان را القمه میکنی حیرتم میفزاید که ظالم را اینقدر عمر دراز چه راز است -

خواجه عبد الله انصاری - فرمود - العزیز بعیار عقل و تیز جوهر خود بشناس - و کس بر قیمت گوهر خود قیاس - که متاعیت کاسد و بضاعتت فاسد - نه پاس پاینده اعتماد را شاید - پس سلاح آنست و مصلحت چنانست که نیت خیر اندیشی مصروف داری و کار را بر ضایع سپاری - و با خلق نیکو درزی تا پیش می هر چه گویی ارزی -

گر در ره شهوت و هوا خواهی رفت
کردم خبرت که بسین خواهی رفت

برنگر تو کئی و از کجا آمده

میدان که چه میکنی کجا خواهی رفت
حاجتم اصم فرمود - مؤمن بفکر و عبرت مشغول بود و منافق بخرس و امل -
مؤمن از همه کس ایمن بود مگر از حقیقتی و منافق از همه کس ترسان بود مگر از
حقیقتی - مؤمن از همه کس نومید بود مگر از حقیقتی و منافق از همه کس امیدوار بود مگر از
حقیقتی - مؤمن مال فدای دین کند - و منافق دین فدای مال - مؤمن طاعت
میکند و میگردد و منافق معصیت میکند و میخورد - مؤمن تنهایی و خلوت را دوست میدارد
و منافق زحمت و مخالفت را - مؤمن بیکار رود و میترسد که تدرود و منافق بیکار رود و طمع
آن دارد که بدو رود -

عجاده - درویشی جامه زودید و پوشید صاحب جامه نبرایقت و گفت ای
درویش این جامه منست درویش گفت ما تو و جامه همه اوست و خدا خود
پوشیده است اینجا غیر نیست - صاحب جامه کامل بود دانست که این در مقام هم
اوست چوب در دست گرفت و زود آغاز کرد - درویش گفت چرا میرنی -
گفت ما تو و چوب همه اوست خدا خود را نیز اینجا غیر نیست -

لطیفه - وقتی شبلی علیه الرحمه بیمار شد خلیفه طبیب ترسار ابعاجت وی فرستاد
طبیب پرسید که خاطر تو چه میخورد گفت آنکه تو مسلمان شوی گفت اگر مسلمان شوم
تیک میشودی گفت آری چون وی ایما آورد شبلی از بستر ریخت و از
بیماری اثری نماند - پس بر دو پیش خلیفه همراه فرستند و قصه را باز گفتند

خلیفه گفت پنجاهم که طیب را پیش بیمار فرستادم بحقیقت بیمار را پیش
طیب فرستادم -

شکایت - پیش ازین از اصحاب علم ^{گناه} ستم کم واقع میشد حالاً حسنه کم تقاضا
می افته - پیش ازین اقارب و عشائر معاوی یکدیگر بودند حالاً جوایس عیونند - پیش
ازین بر توانای برادران نازیکه بودند حالاً از شر آنها احتراز میکنند - پیش ازین در پیشانی
افعال قبیح اصرار داشتند حالاً در شستار آن افتخار میدانند - پیش ازین عقوبت
بگناهکاران لازم بود حالاً تمییز بگناهانست - پیش ازین همت در کار بود حالاً زور
در کارست - پیش ازین هر چه طیب بود حالاً نهیست -

خواجه عبداللہ انصاری فرمود ای عزیزانیت با من خیر باید کرد و قطع تعلق از غیر
باید کرد - که وقت فرصت تنگت و شتابانی عمر بد رنگ - و راه پر بیم و سفر عظیم
در پیشست و سعویت و مشقت این منزلت پیش از نیست - راهی بسیار خطیر و
باریک و منزلی بنهایت تنگ و تاریک - درش تامل و انقطاع در بند و کلید آن بر
ظاوی بلند - بدانست آن بعد معلوم و نهایت آن بقنا موصوف - درین راهی
توشه خیر قدم پیش نزنم و هیچ گامی از اندازه پیش نزنم -

حکیمی - فرمود - که هفت طائفه را در خداست ملوک راه نباید داد -

اول حسود که نفس حسود بنهایت خبیثست که او با هم اصحاب نفوس خبیثه را در
زوال نصرت از تمام باشد -

دوم نجیل که مردود و مغبوض چو سنا پوشیده عیبها و نخل پرشته

هنرا -

سوم سفایه و دوی همت که از نجیل بدتر باشد نه لایق عظمت نه قابل

عقوبت -

چهارم غیب تلک که اگر بیان ادواقت غیبت و اگر غیر واقعت بیان

باشد -

پنجم کافر نرت و ناحق شناس که همیشه منکوب و مقهور میباید و اثر و لهای

آشنای بیگانه دور -

ششم کذاب که پیش خویش بیگانه خواری و بی اعتبار -

هفتم بسیارگویان سخن پریشال که از مجرمانست و در جزا ده که در سخن بسیار

غلط و سقط بسیار -

باب الثانی

عنه ان مرضی الله عند فومود - هاست عارف شمسست ردلی او نجوس و اسیرت

زبان او تبرید و تناست چشمان او بجا و بکاست - دارا و او ترک در خفاست یعنی در ترک

و نیا و طلب رضای مولا

متفق علیه نجبا که بانفس بقبر باطل بانصاف - بازرگان بخوست

باخردان بشفقت - باور و پشیمان بنحیث - با دوستان بنصیحت - با دشمنان بکلم
 با جاہلان بجمہوشی با پیر پر دخت -

حکما - گفته اند کہ حق بجانب تعالیٰ ہشت عادت از ہشت آدمیان ناپسند فرودو -
 بخل از مالداران - تکبر از فقیران - طمع از عالمان - بیجا نئی از نسوان - کاہلی
 از جوانان - محبت دنیا از پیران - ظلم از پادشاہان - ریاضت از عابدان -

عیب آدلہ - صدق و وفا در خواب مکر و فریب بیدار - دروغ موثر راستی بی اثر -
 حرص با فراہماعت بقرظیہ - نتیجہ الفت کلفت - حقوق سبیل بعتوں - علماء سبیل
 زہاد و باریا - خردان گستاخ بدان مخطوطانیکا رنجور - مسلمانانی در کتاب مسلمانان
 و رگور -

خواجہ عبد اللہ انصاری نے - فرمود - آہستہ باید بود لکین دانستہ باید بود -
 دانستہ بجز اہانت شدن رواست - و نا دانستہ بنا جاہانت رفتن خطاست -
 بہشت بہانہ میدہند - اما بہانہ میدہند - حال بہانہ است - و قال افسانہ است میانک
 ازین ہر دو بر کرانہ است -

من کلام علی کرم اللہ و جہہ - وسیع مالی نا فتر از عقل نیست - و
 وسیع تنہائی موثر از خود بینی نیست - وسیع رسیقی مثل خوی خوش نیست -
 وسیع بیزانی مثل ادب نیست - وسیع ایمانی مثل حیا و صبر نیست - وسیع فضیلتی
 مثل تواضع نیست - وسیع شرفی مثل علم نیست - وسیع پشتبانی محکمتر از مشورت

نیست -

بزرگان - فرموده اند - که هشت چیز شستیز و ابسته است - حرمت زن
 بشوهر - و عزت فرزند پدر - و دانش شاگرد با استاد - و قوت سپاه با لشکر
 و کرامت زاهد تقوی - و ایمنی رعیت پادشاه - و نظام پادشاه بعدل - و رونق
 عدل بعقل -

لقمان حکیم فرمود - منافق را هشت نشانه است - اگر چیزی گوید رسوا شود - و اگر
 خاموش ماند فیضت شود - اگر سوال کنی بخل کند - اگر چیزی دهد منت نهد - و اگر
 چیزی گیرد شکر نکند - و راز دیگری فاش کند - در از خود گوید همت دهد و در امانت
 خیانت کند -

پسند کار زستان در تابستان راست کنید - از همسایه بد و مردم بد گریزان
 باشید - از بد اصلا و دختر نخواهید - درخت نوبشانید انگه درخت کینه برکنید -
 برگشته زنان کار نکنید - و از مکر ایشان نامل مباحشید - در جوانی از پیری بشید -
 کار پیری در جوانی راست کنید -

واقع - هر کس اهل زمان در بی اعتباری هان حکم - تقرب سلطان - و
 جمال خرابان - و آواز نورسیدگان - و دغای زنان - و تلمط دیوانگان - و
 سخاوت مستان - و ارادت عامیان - و فریب دشمنان - دارد که هیچک از آن
 نتوان کرد و در بقای آن دلرسانستوان کرد -

هوشناک - فرمود پیشتر از علامات جهالت - اول بیوقوع غضب کردن - دوم بغیر سخن
بخشیدن - سوم بد دست و دشمن تیز کردن - چهارم نسبت بیوفایان من خلوص نمودن
پنجم بیایه بسیار سخن گفتن ششم رنج باطل گرفتن - هفتم بنا آوردن امید و ششم بیشتر بیایه سخن گفتن

اهل فرهنگ فرمود - که از مشیر نادان سلطنت فتور میشود - و ترکیب معاصی از
سیاهور - فریب زدن مرد عاقل را بهتر - صحبت جهال علماء را دشمن - بکابلی و بیکاری
جمعیت خاطر پریشان میشود - (و بنا بر نوع تعلیم اطفال) نقصان - قرض مقرض محبتست
و از غفلت زوال دولت -

عاقل فرمود - علامت نیکبختی هشتت - اول اکل حلال - دوم صدق مقال - سوم
نفس اماره را مقهور داشتن - چهارم از لهو و لعب خود را دور داشتن - پنجم بصحبت
علماء رغبت کردن - ششم مراتب بزرگان را محافظت کردن - هفتم غریب را بلطف
و احسان خوشدل نمودن - هشتم دوست و دشمن را بجانب خود مایل نمودن
فاضل فرمود - کسیکه حساب نفس خود کرده و سود کرده - و هر که غافلشده از آن زیان کرده
و هر که رحمت کرده شود - و هر که عبرت گیر و بینا شود - و هر که بینا شود نمکند - و
هر که فتم کند بداند - و هر که بداند عمل کند - و هر که عمل کند سلامت ماند و هر که وسواس -

عاقبت فرمود - که از هشت چیز حاصلت و باعث آسایش دل - از صبر
مراود - از کوشش آسانی - و از فروتنی زهد - و از قناعت توانگری - و از خاموشی
عاقبت - و از نیکوکاری فراغت - و سرداری نزهت و سخاوتست - و شکر گذاری

ترقی دولت -

حالیہ خرداں بایزگان در جوش - ہمایہ باہمایہ در خردش - وسیع
 و شریف اکثر ہفت پوشش - و باطن ہر کلمہ ہی خاموشش - و حلقہ بندگی نفس مارہ
 در گوشش - و روز جزا مطلق فراموشش - و اکثر از بادہ مکر و تزویر پیوشش سخن
 مختصر اکثر گندم ناو جو فروشش -

مناجات - مکارا پادشا با زبان مارا از بر چہ زبان ماست خاموشش کن - و
 از دل ما انچه سبب ذل ماست فراموشش گردان - قالب مارا بتوفیق ہدایت
 کرداری وہ - قلب مارا از تاملتین عنایت گھٹاری بخشش - زوری وہ کہ ظلمت
 آب و گل را بباد و ہسیم - حضور ہی بخشش کہ فضولی جان و دل بازر ہمیم - علیکہ
 عطا کردہ پہل رساں بتقیمتیکرہ نمودہ باہل رساں -

نوشایردان غرور - یہ گوی مردمان مہار شش تا پد گوی تو نکشند - پردہ کس
 در تا پردہ تو نہ زند - پد کس کس تخم تا پس تو نخند - بی آزار با ششہ تا ہم
 باشی - بگفتہ خور کار کن تا بگفتہ تو کار کستند - از ازل بیرون کن تا در شمار کردگار
 باشی - سخن بر خواہش مردمان را تا در ہر دل جامی راستہ باشی - داوا از خود
 بہ تا از داری مینیا ز باشی -

قبلہ ارباب و نیاسیم وز

ایات حقیقت ایات قبلہ شاہان بود تاج و کمر

قبلہ معنی شناسان جان دل

قبلہ صورت پرستان آنگل

قبله زبا و محراب قبول قبله بسیرتای کار قبول
 قبله تن پروران خواب - خورش قبله انساں بدانش پرورش
 قبله عاشق وصال بی زوال قبله عارف جمال ذو الجلال -
 نصفت شبی درویشی تلاوت کلام الله مشغول بود - دانست که
 دزدی و دزدان خاتم آید آیتی بلند خواند - دزد دانست که کسی بیدار است
 بازگشت - چون خواب پرورش غلبه کرد و دید که قیامت قائمست - و فرما شد
 که اعمال بندگان بسنجند - در توبت و رویش چون تلاوت آتش بسنجند
 آیتیکه بلند خوانده بود بسنجند - در رویش گفت ای نهم تلاوت سنت گفتند این آیه
 برای می خواندی -

ابوبکر صدیق رضی الله عنه - فرمود - زینت شستیم بر شستیم
 وابسته و پیوسته است - زینت فقر پریر گاری - زینت نعمت شکر گزاری
 زینت احسان نگذاشتن احسان - زینت صحبت لب و شکر - زینت
 علم بکرم و علم زینت خوف باری بگریه و زاری - زینت نماز با جزئی و
 خاکساری (یعنی عبارت کنند را با پیکر بندگی گزارد) زینت شاکر و
 بذلت و خواری (یعنی پیش استاد خود را حقیر و بیستوقیر شمارد)
 علی کرم الله وجهه فرمود - نیست بهتری بنمازیکه در و خشوع نیست -
 نیست بهتری بصومیکه در و اجتر از از لغو نیست - نیست بهتری بذکر و وزارت که در و